

الگوی ساختاری توسعه نظام دانش و دلالت‌های آن از منظر قرآن کریم در چارچوب مبانی حکمت متعالیه

۱۱۳

حسین رضانی حسین‌آباد*

چکیده

توسعه در وجه انضمامی خود، تابع بسط و تعالی نظر و عمل به نحو توأمان است. به همین وزن، توسعه در واقعیت اجتماعی، نسبتی متقابل با توسعه نظام دانش و علوم دارد. اینکه سنخ دانش و علوم چگونه و بر مبنای چه الگوی ساختاری و ارزشی‌ای بسط یابد، متأثر از مبانی معرفتی حاکم بر نگرش فردی و جمعی پدیدآورندگان علوم و نیز تجارب ایشان است. این، بدان معناست که نحوه توسعه دانش و علوم، گرانبار از پیش‌فرض‌هایی است که خواه ناخواه با پذیرش یک الگوی ساختاری، تسری و امتداد می‌یابند؛ از این‌رو هر دستگاه معرفتی بایسته است مبتنی بر مبانی خود، الگوی توسعه منظومه دانش و علوم را شناسایی نموده، رهیافتی روش‌شناختی نسبت به توسعه دانش و علوم داشته باشد. مقاله حاضر از منظر این ضرورت، با استفاده از مبانی حکمت متعالیه، به تأمل در الگوی ساختاری توسعه نظام دانش و علوم بر مبنای دلالت‌های آیات قرآن کریم پرداخته است. هدف این مقاله، ترسیم یک الگوی عام طبقه‌بندی دانش نیست، بلکه آن است که بتواند با شناسایی مبانی معرفت، در نظام روابط انسان از منظر دلالت آیات قرآن کریم، نحوه بسط دانش و علوم را شناسایی و تبیین نماید. واژگان کلیدی: توسعه، نظر، عمل، دانش، علوم، حکمت متعالیه، قرآن.

دین

الگوی ساختاری توسعه نظام دانش و دلالت‌های آن از منظر قرآن در چارچوب مبانی حکمت متعالیه

h.ramezani@chmail.ir

*استادیار گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۹۶/۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۷

مقدمه

پرداختن به نظریه و الگوهای توسعه مورد دلالت معارف قرآنی، به‌طورمستمر دارای اهمیت است؛ چراکه تحقق عینی و اجتماعی معارف و ارزش‌های اسلامی در مقام عمل، وابسته به تأمل مداوم در نظریه و الگوهایی است که متناسب با شرایط فرهنگی، تاریخی و اقلیمی قابلیت طرح و محقق‌شدن می‌یابند. پررنگ‌شدن مسئله توسعه و پیشرفت برای جامعه ما، در وضعیت حاضر، متأثر از توسعه وسیع ابعاد علمی و فناورانه جهان مادی و جهان اجتماعی مغرب‌زمین و هجوم نظریات علمی و الگوهای هنجاری و عملیاتی توسعه و سبک زندگی مدرن به جوامع دیگر است. علم و توسعه جدید متأثر از عقلانیت ابزاری، ارزش‌ها و فرهنگ غیردینی عصر جدید است. طبعاً پذیرش تام و تمام علوم و الگوهای پیشرفت و توسعه غربی دست‌کم در ابعاد ارزشی و اخلاقی، منجر به تأثیرپذیری از ارزش‌های مبنایی علم و توسعه مدرن خواهد شد.

آنچه گفته شد، به معنای نفی پیشرفت‌های اکتشافی علم مدرن نیست؛ چه اینکه چنین کاری عملاً ممکن نیست و در واقعیت، غیرمعمول است. منظور آن است که علم تا آنجا که به نحو موجه از ابعاد طبیعی عالم و روابط علی و معلولی اجزای عالم که موضوع مشیت تکوینی حضرت حق ﷺ است حکایتگری دارد، مورد پذیرش است؛ لکن سخن در ابعاد ارزشی، هنجاری، اعتباری و اجتماعی - بالمعنی‌الاعم - علوم انسانی نظیر سیاست، اقتصاد و علوم تربیتی و... و جهات ارزشی کاربرد علوم طبیعی و دستاوردهای فناورانه آن متفاوت است. در این ساحت از دانش‌ها، مداخله بنیان‌های ارزشی، تاریخی و فرهنگی، در ایجاد بدنه دانش، غیرقابل انکار است (Sardar, 2006, p.121). به تعبیر تامس کوهن «همواره عنصری ظاهراً بی‌ضابطه، مرکب از رویدادهای شخصی و تاریخی، جزو تقویم‌کننده عقایدی است که هر جامعه علمی خاصی در هر زمان بدان پایبند است» (کوهن، ۱۳۸۹، ص ۳۳). طبعاً پذیرش نظریات متعارف در علوم مدرن و نیز پذیرش سلطه معرفتی، ارزشی، ساختاری و فرایندی این دانش‌ها، موجب قالب‌پذیری در بنیان‌های ارزشی و چارچوب‌های هنجاری همان نظریات و الگوها خواهد شد. التفات به این

مطلب، ما را به لزوم مراجعه عالمانه و مجتهدانه به بنیان‌های معرفتی و ارزشی اسلامی و مبادی قرآنی می‌رساند.

مقاله پیش رو سعی دارد، مبتنی بر برداشت حکمت متعالیه از آیات قرآن کریم، درباره مبادی معرفت و ابعاد نظام روابط و تعاملات وجودی انسان، درکی ساختاری از نظام دانش و علوم و مراتب طولی و عرضی آنها به دست آورد. این درک ساختاری که نمایی کلان از چگونگی گسترش و پیوندهای درونی نظام دانش و علوم به دست می‌دهد، برداشتی پیشینی و وجودشناختی است. الگوی ساختاری مورد نظر، صورت خاصی از نسبت و پیوند، درون نظام دانش و علوم ارائه می‌دهد؛ به همین جهت دلالت‌های ارزشی مشخصی در بیان چگونگی بایسته شکل‌دهی به توسعه دانش و علوم دارد. این الگو می‌کوشد معایب و آسیب‌های دیدگاه دارای سیطره بر فضای طبقه‌بندی علوم مدرن را نداشته باشد.

در این مقاله متناسب با رهیافت پیشینی حکمت و معرفت قرآنی و نیز مسئله تعریف‌شده، سوبه تأثیر نظر بر عمل، مورد عنایت است؛ از این رو مسائلی که مورد تأمل قرار گرفته‌اند، عبارت‌اند از:

الف) بررسی امکان و ضرورت ارائه طرحی پیشینی از ساختار دانش و توسعه بایسته آن در چارچوب دلالت آن؛

ب) بررسی و نقادی چگونگی شکل‌گیری واقعیت اجتماعی بر بنیاد نظر در تجربه تاریخی مدرنیته؛

ج) شناسایی نسبت نظر و عمل از منظر حکمت و معرفت قرآنی و چگونگی تقوّم عمل بر مبنای نظر؛

د) شناسایی مبادی معرفت در ساحت وجود انسان؛

ه) شناسایی ابعاد نظام تعاملاتی انسان؛

و) ارائه دستگاهی تبیینی، از چگونگی بایسته طبقه‌بندی و رتبه‌بندی و نظام روابط

دانش‌ها با هم؛

ز) اخذ دلالت‌های ارزشی طبقه‌بندی ارائه‌شده در تعریف مناسبات میان مراتب دانش؛
ح) جمع‌بندی و ارائه درکی کلان در زمینه چگونگی شکل دهی به نظام دانش
(راهبردهای کلان).

الف) پیوند متقابل نظر و عمل انسان و امکان طرح دیدگاهی پیشینی در باب نظام دانش

از منظر قرآن کریم نظر و عمل در پیوند متقابل با هم‌اند. این معنا از قرابت بیان «تعلیم»
که ناظر به نظر است و «تزکیه» که ناظر به عمل است، در برخی از آیات قرآن کریم قابل
استفاده است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۶، ج ۲۴، ص ۱۰۷). در قرآن کریم در چهار
موضع این معنا مورد افاده قرار گرفته است که «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»
(الجمعه: ۲). در سه موضع تزکیه و در یک موضع تعلیم مقدم شده است.

پیوند متقابل نظر و عمل متأثر از معارف قرآنی، در منظومه معرفتی حکمت متعالیه نیز
منعکس شده است؛ لذا از منظر حکمت متعالیه، نظر و عمل در پیوند با یکدیگر نضج
می‌یابند؛ چنان‌که عقل نظری و عملی، دو سویه یک حقیقت‌اند و تعالی و قرب وجودی
انسان به خداوند در هر دو بُعد مقصود و مطلوب حکمت الهی است. صدرالمتألهین در
الحكمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة به این مطلب چنین اشاره نموده است: «الحكمة
هی التشبه بالاله بقدر الطاقة البشرية أعنى فی العلم والعمل» (صدرالمتألهین، ۱۴۲۵، ج ۳،
ص ۴۰۱).

این معنا در صورت نوعی انسان، در دو ساحت وجود فردی و انفسی و وجود تألیفی
و جمعی او قابل ملاحظه است. در ساحت وجود نوعی انفسی انسان، خاستگاه وجودی
نظر یا معرفت، عقل است. عقل همان سرشت آگاه و فطرت خردمند و شناسنده انسان
است که به نحوی خودانگیخته و فعال در مواجهه با عالم واقع، پیوسته در حال ادراک
حسی، آفرینش صور معرفتی در نفس (ذهن و خیال) و انتزاع و اعتبار مفاهیم و معانی
معقول ناظر به واقع یا معانی اعتباری است (همو، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۵۹). بدین‌گونه نظر

متقوم به فعل خودانگیخته شناختی انسان است. در نتیجه عمل نیز متقوم به نظر است؛ چراکه عمل مستند به حکمت عملی است و حکمت عملی خود از سنخ نظر در بایسته‌ها و نبایسته‌های افعال انسانی است (انتظام، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۹).

نکته‌ای که توجه به آن در اینجا حایز اهمیت است، آن است که در منظومه معرفتی حکمت متعالیه، نظر در خیزش شناختی خود بر عملی که فعل خودانگیخته نفس خردمند و شناسنده انسان است، اتکا دارد نه بر عمل جزئی یا تاریخی؛ چراکه نظر به تبع آنچه نظام تکوین الهی مقرر فرموده، بر بنیاد دلالت‌های همگانی طبیعت عقل که معیارها و ضابطه‌های بنیادین شناخت را افاده می‌دهد، استوار می‌شود. توجه به این نکته از آن جهت مهم است که دستگاه شناخت را بر بنیاد تصورات، مفاهیم، مقولات، قضایا و اصول ضروری و همگانی بنیاد می‌بخشد و مانع از گرفتاری در دام نسبیّت معرفت‌شناختی می‌شود؛ از سوی دیگر عمل نیز بر اساس اصول ارزشی استوار در عقل عملی و اخلاقی، سنجش، انتخاب و انجام می‌شود؛ اصول ارزشی‌ای که ریشه در معیارهای ضروری عقل عملی و اخلاقی همگانی دارند (عابدی شاهرودی، ۱۳۹۴، ص ۴۰۱) و در نتیجه عمل نیز از گرفتاری در نسبیّت ارزش‌شناختی رهایی می‌یابد.

در ساحت وجود جمعی حیات انسان یا ساحت اجتماع و فرهنگ، نظام دانش و علوم، همان صورت عمومیت‌یافته و عینیت‌یافته نظر است و واقعیت اجتماعی در معنای عام آن، صورت عمومیت‌یافته و عینیت‌یافته نظر و عمل توأمان است. در این معنا واقعیت اجتماعی، ساحت ظهور و حفظ تمامی مظاهر بینشی، منشی و کنشی انسان است. متناظر با نسبت متقابل نظر و عمل در ساحت وجود نوعی انسان، پیوندی متقابل میان نظام دانش و علوم با واقعیت اجتماعی وجود دارد؛ چه اینکه ابعاد اعتباری و هنجاری نظریات علمی و ابعاد اعتباری و هنجاری خود نظام دانش و علوم، یعنی نهادها، سازمان‌ها، قوانین، قواعد و رویه‌های ناظر به تولید، انتشار و کاربرد دانش و علوم، خود بخش معظمی از واقعیت اجتماعی‌اند و عملکرد کارآمد آنها در شکل‌گیری به‌سامان واقعیت اجتماعی نقش بسزایی دارد. این، مطلبی است که بسیاری از محققان فلسفه علوم اجتماعی و توسعه بدان توجه

داشته و تذکر داده‌اند (Nussbaum, 2010, p.7). از سوی دیگر واقعیت اجتماعی و شرایط مادی و معنوی آن در چگونگی شکل‌گیری، جهت‌یابی و استمرار کارکردهای نظام دانش و علوم، به‌ویژه علوم انسانی نقش اساسی دارد.

پرسشی که در اینجا سر بر می‌آورد، آن است که اگر بپذیریم واقعیت اجتماعی در شکل‌گیری، جهت‌یابی و استمرار کارکردهای نظام دانش و علوم، به‌ویژه علوم انسانی مؤثرند، آیا این پذیرش، منجر به لزوم پذیرش دیدگاه پارادایمیک و نسبی‌انگارانه نسبت به معرفت، ولو به‌طور محدود در حوزه علوم انسانی نمی‌شود؟ پاسخی که از منظر حکمت و معرفت اسلامی می‌توان به این پرسش داد، این است که بنیادهای معرفتی و نظریات مندرج در نظام دانش و علوم در ساحت حیات جمعی، به‌ویژه علوم انسانی از آن جهت که در امتداد دلالت تصورات، مفاهیم، مقولات، قضایا و اصول ضروری و همگانی عقل اکتشاف یا اعتبار شده‌اند و نیز از آن جهت که مؤید به هدایت عقل ربّانی دینی هستند، موجه و بنیادمند است؛ لذا در چرخه نسبیت و تدریج تاریخی گرفتار نمی‌شوند؛ از این رو در منظومه نظری حکمت و معرفت اسلامی، در تناظر با معارف قرآنی، نظام دانش و علوم باید در خدمت اهداف نهاده‌شده در فطرت و وجود انسان نوعی باشد. اهداف نهاده‌شده در فطرت و وجود نوعی انسان اهدافی هستند که نظر با ابتدای بر دلالت‌های عقل و معارف دینی می‌تواند فهم نماید یا از دین دریافت دارد. بدین‌رو نظام دانش و علوم در تبلور و عینیت اجتماعی‌اش رهاشده نیست (رشاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳-۱۳۴).

از منظر حکمت تعالی‌بخش قرآنی، گسترش و توسعه نظام دانش و علوم، باید واقعیت اجتماعی را متناسب با هویت الهی جهان و انسان شناسایی، ترسیم و هدایت نماید و واقعیت اجتماعی باید بستر ظهور دانش و علمی باشد که انسان را تعالی و کمال وجودی و قُرب الی الله بخشند. این معنا را قرآن کریم در ضمن آیه شریفه «الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱) چنین مورد اشاره قرار داده است که مؤمنان چنانچه امکانی یابند باید بستر عبودیت در واقعیت اجتماعی را مهیا سازند. به بیان مورد دلالت حکمت و معارف قرآنی،

همان‌طور که صورت جان انسان بر صورت الهی تکوین شده، جهان اجتماعی مورد دلالت نظام دانش و علوم نیز باید آشکارکننده و تجلی‌بخش صورت الهی جهان و انسان باشند. به‌طور خاص علوم انسانی و اجتماعی بایسته است صورتی از جهان اجتماعی را تصویر نموده و برسازند که مظهر هویت و صورت الهی انسان باشد. ای بسا با توجه به شأن هنجاری و تدبیری علوم انسانی و اجتماعی، شکل‌گیری این علوم بر مدار معارف و احکام قرآنی، مصداق امر به معروف و نهی از منکر و اقامه صورت علمی عبودیت در قالب نهاد دانش باشد.

پرسش دیگری که در اینجا با آن روبه‌رو هستیم، پرسش از امکان استوار ساختن بنای دانش و علوم بر بنیاد دیدگاهی مابعدطبیعی و فراتاریخی است. این، پرسشی است که در دوره جدید، از کانت به بعد مورد توجه جدی قرار گرفته است. کانت از امکان تحقق مابعدالطبیعه به مثابه علم پرسش نمود و آن را نفی کرد (کانت، ۱۳۸۴، ص ۲۲۴). نفی امکان تحقق مابعدالطبیعه به مثابه علم توسط کانت در پساکانتیان دو اثر مهم ایجاد نمود: اول آنکه مفهومی از علم قوت و گسترش یافت که محدود در حدود تجربی زمانی و مکانی - یا شرایط پیشینی شناخت در بیان کانت - است. به تصریح کانت ایده‌های محض در هیچ تجربه ممکنه به نمایش در نمی‌آیند و به‌طور پیشینی به عقل محض داده نشده‌اند و ما در کاربرد نظری عقل محض همه جا باید مراقبت نماییم از حدود تجربه ممکنه پا فراتر نگذاریم (Critique, A 797/ B 825). با این دیدگاه در یک ملاحظه تاریخی، رهیافت پوزیتیویستی به علم قوت یافت. دوم آنکه تفکر محض و انتزاعی، تحت تأثیر رهیافت پدیداری کانت و سپس هگل صورتی ایدئالیستی یافت و حدود آگاهی محض انسان مقید شد تا از جهان عینی به مثابه امر واقعی که در دسترس شناخت است، چشم پوشد.

تأثیر این‌گونه نگاه به ماهیت علم و مابعدالطبیعه و پیوند یا گسست آنها بعدتر در رهیافت تاریخی ظهور یافت. در رهیافت تاریخی و به‌طور خاص در دیدگاه دیلتای پرسش کانت، ناظر به علوم انسانی، به گونه‌ای وارونه چنین مطرح شد (دیلتای، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶) که آیا ممکن است علوم انسانی بر بنیاد مابعدالطبیعه استوار شوند؟ عموم دیدگاه‌های

پوزیتیویستی، پدیدارشناختی و هرمنوتیکال تا دوره حاضر، بنیاد ما بعد طبیعی علوم، به ویژه علوم انسانی را نفی کرده‌اند. این دیدگاه با انتقادهای فراوانی روبه‌رو است؛ از جمله آنکه هیچ بنیاد نظری‌ای نمی‌تواند به‌طورکاملماً قطعی در حدود زمانی و مکانی محسوس قرار داشته باشد؛ چه اینکه عموم نظریات و فرضیات فیزیکی نمی‌توانند از مفاهیم مفروض انتزاعی‌ای که مشاهده‌ناپذیرند یا تاکنون مشاهده نشده‌اند، خالی باشند (Sayer, 1992, p.87). این بدان معناست که حتی تجربه فیزیکی و محاسباتی - به عنوان قله دانش و نمونه بارز دانش تجربی - همچنان نیازمند استدلال و مفروضات قیاسی مستدل و موجه در چارچوب نظریه است.

ارائه پاسخ تفصیلی به پرسش از امکان ابتدای علم، به ویژه علوم انسانی بر مابعدالطبیعه، مقصود و مقدور این مقاله نیست؛ لیکن همین استدلال نقضی آورده شده در اینجا نشان می‌دهد که نمی‌توان از مواجهه پیشینی با دانش و علوم طفره رفت. از منظر حکمت و معرفت اسلامی، دلالت عقل مبنای تکون علوم به نحو پیشینی در موضوعات انتزاعی مجرد و نیمه مجرد ریاضیاتی و هندسی است و در ساحت موضوعات طبیعی تجربی نیز این عقل استدلالی است که مبنای برداشت قانونی علمی (کلی و ضروری) است.

در ساحت علوم انسانی نیز عقل مبنای معیار بنیادین شناخت است؛ چراکه گرچه روینای توصیفی و هنجاری علوم انسانی و اجتماعی، در قالب فرایندی دیالکتیکی و انتقادی در مواجهه با واقعیت موضوعات و مسائل عصری شکل می‌گیرد؛ لکن زیربنای وجودی و ارتباطی موضوعات و مسائل مورد مواجهه در این حوزه از دانش، یعنی واقعیت نفس‌الامری وجود انسان و جهان، همچنان در حوزه شناخت فلسفی و عقلانی قرار دارند. همچنین عقل با نظر به لزوم هدایت انسان از سوی مبدأ الهی، وجود و حجیت وحی را تأیید و دلالت‌های مولوی و ارشادی آن را در چارچوب اصول همگانی و ضروری خود به لحاظ وجودی و معرفتی تأیید نموده، گردن می‌نهد. با توجه به بنیاد و قوام پیشینی دانش و علوم در ساحت شناخت عقلانی، نظر برای چگونگی توسعه نظام دانش، ساختار و جهت می‌گذارد. این ساختار و جهت‌گذاری از مسیر توسعه نظام دانش و علوم، توسعه

بایسته حیات انسان را مشخص می‌سازد. بدین‌سان از وجه تأثیر نظر بر عمل، باید گفت که نظر مبنای عمل انسان است و توسعه در عمل متقوم به توسعه در نظر است.

ب) تقوّم عمل بر نظر و تکوّن نظام دانش و علم در تجربه تاریخی دوران مدرن و نقادی آن

ملاحظه تجربه تاریخی شکل‌گیری نظام دانش و علوم در دوران مدرن نشان می‌دهد که چگونه نظر در شکل‌گیری واقعیت انضمامی، عملی و اجتماعی تأثیرگذار بوده است؛ چراکه توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در معنای مدرن، وابسته به تحول بنیادین در معنا، مبانی و روش علم است. به‌واقع با علم در معنای مدرن است که انقلاب صنعتی و تغییرات عظیم ناشی از آن در ساحات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر جدید پدیدار می‌شوند. به تعبیر هرمن رندال آنچه انقلاب بزرگی در عقاید مردم در عصر جدید پدید آورد، علم بود (رندال، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷). علم در این معنا، ابزاری در خدمت شناخت و استثمار هرچه بیشتر طبیعت در راستای منافع مادی و لذّی است. به بیان وبر روح حاکم بر توسعه دانش و علوم در معنای مدرن متأثر از مبانی فلسفی عصر جدید، جستجوی عقلانی و منظم سود است (وبر، ۱۳۹۰، ص ۵۴) و به تعبیر صریح و روشن فرانسیس بیکن «هدف درست و معقول علوم چیزی جز این نیست که کشفیات و نیروهای جدید به زندگی انسان عطا کند» (Bacon, 2000, p.88). اکنون باید پرسید وجاهت و معقولیت هدف علوم در دوران جدید مستند به کدامین مبناست؟ این جهت‌گیری ارزشی در کدامین تجربه عینی به قوه شناسایی انسان عرضه شده است؟ واقعیت آن است که این معنا با ابزارهای شناخت تجربی، در هیچ تجربه عینی‌ای قابل ادراک نیست؛ بنابراین علم مدرن نیز چه التفات داشته باشد چه نه، بنیادی پیشینی و فراتجربی دارد.

نظام دانش و علم در جهان معنایی غالب و مسلط بر عصر جدید، هویتی ابزاری، ابژه‌کننده و تحلیلی یافته است. این اتفاق، بیشتر از طریق ارزش‌هایی که بر فضای تولید و کاربرد علوم حاکم شدند، رقم خورده است. درواقع علم و دانش در دوران مدرن،

رهیافتی تجربی و طبیعت‌گرایانه یافت و این معنا را از طریق ترسیم‌نمودن و بسط‌دادن مبانی ارزش‌شناختی عاطفه‌گرایانه توجیه اخلاقی نیز نمود. بدین شکل رهیافت عاطفه‌گرایانه اخلاق هیومی و قرائت‌های لذت‌گرایانه از آن، همانند قرائت بتنام به عنوان زیرساخت علوم انسانی و هنجاری، به‌ویژه اقتصاد در جهان آنگلو-آمریکن طرح شدند و بدنه علوم انسانی و اجتماعی در فضای جهان مدرن را در جاذبه مبانی معرفتی، ارزشی و هنجاری خود نضج داده و به سوی اهداف مادی، متاعی و خودگروانه جهت دادند (مک‌ایتایر، ۱۳۹۰، ص ۷۳).

نتیجه انبوه‌شدن تجارب تاریخی و فرهنگی دانش مدرن، غفلت و ازخودبیگانگی بیش از پیش انسان از هویت اصیل انسانی خود است (Nasr, 1989, p.146)؛ چراکه توسعه اجتماعی زندگی و مدنیت مدرن متأثر از معنا، مبانی (هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی) و روش علم مدرن، هرچه بیشتر انسان را در علایق و عوایق مادی و متاعی دنیوی فرو می‌برد. این فرورفتن و انغمار در تمنیات متاعی و مادی، به تعبیر هگل انسان را اسیر اراده خودسرانه و وضعیت از خودبیگانگی، ایجابیت و بربرانگی می‌کند. اراده خودسرانه آن اراده‌ای است که تابع برانگیختگی‌ها و امیال فردی است. چنین اراده‌ای حتی اگر با استفاده از بُعد ابزاری عقل که همان بُعد هوشمندی است، بتواند میان امکانات و ابزارهای مادی با امیال انسان مناسبات منظم و فعالی ایجاد نماید، نخواهد توانست در چارچوب معیارهای بخردانه و عقلانی انسان قرار گیرد؛ چراکه اساساً چنین ظرفیت و توانایی ندارد (هگل، ۱۳۹۴، ص ۵۰: بند ۱۹-۲۰).

طبیعتاً این اتفاق، مطلوب منظومه معارف الهی و قرآنی نیست؛ ازاین‌رو تلاش برای بازسازی ساختار منظومه دانش مبتنی بر معنا و مبانی قرآنی و حکمی امری لازم و ضروری است.

ج) بازسازی ساختاری نظام دانش بر اساس مبانی قرآنی و حکمی

بازسازی ساختاری نظام دانش، لازمه تحول روشی توسعه دانش بر اساس معنا و مبانی قرآنی و حکمی است. بازسازی ساختار نظام دانش و علوم، در دو ساحت به نحو پیشینی

و با تکیه بر تحلیل‌های عقلی و به نحو پسینی و با تکیه بر تجارب تاریخی میسر است. بازسازی پیشینی با تکیه بر تحلیل عقلانی ابعاد و روابط وجودی انسان و جهان در کلیت هستی صورت می‌بندد. بازسازی پسینی با تکیه بر پیشرفت‌های علمی و ظهور مسائل، موضوعات و ساحات جدیدی از حقایق و امور در طول زمان که الزام‌کننده تغییرات ساختاری هستند، پدید می‌آید. بدین ترتیب رهیافت بازسازی پیشینی، کلان‌نگرانه و رهیافت بازسازی پسینی، خردنگرانه و اتمی است. با توجه به رهیافت عقل‌بنیاد دانش در نگاه حکمت و معرفت اسلامی، بازسازی پسینی در امتداد دلالت کلان‌نگرانه بازسازی پیشینی جای می‌گیرد؛ لکن باید توجه داشت که قرارگرفتن بازسازی پسینی در امتداد بازسازی پیشینی به معنای ارتباط خطی و یک‌سویه از ساحت حقایق پیشینی به سوی حقایق پسینی نیست، بلکه پیوندی دیالکتیکی و متقابل میان این دو سنخ بازسازی وجود دارد.

تبیین پیوند این دو ساحت از بازسازی، نیازمند توجه به تفاوت بنیادین دو ساحت از دانش است. علامه طباطبایی رحمته‌الله در **المیزان فی تفسیر القرآن الکریم** به این دو ساحت و ویژگی بنیادین آنها اشاره نموده است. آن‌گونه‌که او یادآوری کرده است، معارف و علوم دو سنخ‌اند؛ برخی همچون علوم اعتباری اجتماعی و علوم و فنون صنعتی، هم تحول می‌پذیرند هم تکامل؛ برخی صرفاً تکامل می‌پذیرند. منظور از «تحول» آن است که ساختارهای بنیادین نظری آنها تغییر یابد؛ چنان‌که دستگاه‌های نظری فیزیک نیوتنی، نسبیت و کوانتومی یا هندسه اقلیدسی و نااقلیدسی با یکدیگر دارای تفاوت‌های بنیادین هستند. منظور از «تکامل»، دقیق‌ترشدن مفهومی، معنایی و استدلالی یک نظام علمی یا دانشی است (طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۱۱۸).

بدین شکل در چارچوب نظام معرفت‌شناختی حکمت و معرفت اسلامی، بازسازی پیشینی، یعنی تکامل‌یافتن و دقیق‌ترشدن نظام مفهومی، معنایی و استدلالی حکمی و فلسفی و بازسازی پسینی، یعنی تکامل و تحول‌یافتن نظام‌واره‌های ناظر به واقعیت‌های تجربی و صناعی یا بین‌الادھانی اعتباری. با درنظرداشتن این تمایز اساسی، تحولات ناشی

از تکامل‌ها و تحول‌های تدریجی در نظام‌های علمی، فنی و اعتباری به غنای مفهومی، معنایی و استدلالی نظام‌های معرفتی کمک می‌کنند؛ لکن سبب تحول بنیادین در آنها نمی‌شوند؛ از سوی دیگر تکامل در ساحت مبانی معرفتی، چارچوب‌های نگرشی، ارزشی و روشی ناظر به علوم طبیعی، فنی و اعتباری را تکامل بخشیده، مسیر را به سوی تحولات اساسی هموار می‌سازد. با این حال باید توجه داشت که چارچوب کلی و کلان دانش همواره به نحو پیشینی مورد شناسایی قرار می‌گیرد؛ چراکه بر اساس امکانات بازسازی پسینی و روند تکامل تجربی که رهیافتی خردنگر و اتمی به موضوعات و مسائل دارد، نمی‌توان درکی کلان و جامع‌نگر از نظام معرفت، آن‌گونه که باید باشد، به دست آورد.

با این توضیحات مشخص می‌شود که علوم طبیعی، فنی و اعتباری اجتماعی در شناسایی موضوعات، مبادی و نظام معنایی خود هیچ‌گاه نمی‌توانند مستغنی از علوم و معارف عقلی باشند؛ بنابراین امکان فروکاهش علم به علوم تحصلی، تصویری ناصواب است؛ همچنین این تصور که علوم و معارف حکمی و فلسفی عقلی و پیشینی نیز در حالتی منجمد قرار دارند، تصویری نادرست است؛ چراکه این علوم نیز بر پایه روندی از بازسازی تکامل‌پذیر عقلانی همواره در حال غنی‌تر شدن به لحاظ مفهومی، معنایی و استدلالی‌اند. بدین‌روی بازسازی ساختار منظومه دانش مبتنی بر رهیافت معرفتی معارف حکمی قرآن کریم، طرحی پیشینی است. این طرح پیشینی متکامل، مؤلفه‌های ساختارآفرین خود را بر اساس بینشی که درباره واقعیت و ابعاد وجودی - معرفتی و ارتباطی انسان در هستی دارد، به دست می‌آورد. در این طرح ساختاری، پیوندهای طولی و عرضی علوم بر اساس صفحات طولی و عرضی وجود و ارتباطات انسانی شناسایی می‌شوند؛ از همین‌رو در این ساختار، نحوه ارتباط طولی و عرضی علوم، ارائه‌دهنده دلالت‌های ارزشی‌ای در شناخت اولویت‌ها و ارجحیت‌های علوم نسبت به یکدیگر است. در نتیجه شناسایی این پیوندها و نسبت‌ها، در شناسایی ارزش معنایی، مراتب و مناسبات علوم بسیار مهم است.

به زعم نگارنده، به حسب اینکه چه کارکرد و غرضی در نظر است، با تغییر در

مؤلفه‌های ساختارآفرین، می‌توان از نظام دانش و نحوه پیوندهای طولی و عرضی علوم، طرح‌های ساختاری متفاوتی متناسب با اهداف مورد نظر ارائه نمود؛ این معنا برگرفته از پذیرش نوعی کثرت‌گرایی روش‌شناختی است که حدود و ثغور معرفتی آن باید در جای خود تبیین شود. در واقع به حسب کارکردها و اغراض متفاوت، ملاک‌های تقسیم و طبقه‌بندی موضوعی علوم می‌توانند تغییر نمایند و در نتیجه طرح‌های ساختاری متفاوتی حاصل شوند؛ بنابراین نگارنده در این مقاله به دنبال ارائه یک طبقه‌بندی عام از نظام دانش و علوم- به حسب موضوع یا غرض یا روابط شبکه‌وار علوم- نیست، بلکه آنچه در اینجا بیان می‌شود، طرحی ساختاری از نظام دانش و علوم بر اساس دو ملاک انواع مبادی معرفت و ابعاد روابط انسان است. از آن جهت که انواع مبادی معرفت و ابعاد روابط انسان، آن‌گونه که در این طرح ساختاری آمده، مستند به آیات و معارف قرآنی است، این درک ساختاری را می‌توان طرحی قرآنی در راستای شناسایی چگونگی بایسته توسعه نظام دانش و علوم دانست که البته ارائه‌دهنده برخی دلالت‌های ارزشی در باب نحوه توسعه دانش و علوم نیز هست.

د) توسعه و مبادی دستگاه معرفت انسانی از منظر قرآن کریم به بیان حکمت متعالیه

برای آنکه از منظر توسعه دانش به ساختاری موجه از طبقه‌بندی دانش و علوم دست یابیم، دو ملاک اساسی مبادی معرفت و نظام روابط و تعاملات انسان را مبنای تقسیم قرار داده‌ایم. با انتخاب این دو ملاک قصد داریم، نحوه توسعه قوای شناختی انسان را در پهنه نظام روابط و تعاملات او رصد، شناسایی و نقشه‌برداری نماییم. با توجه به رهیافت واقع‌گرایی اشرافی حکمت و معرفت قرآنی به هستی و تبعاً جهان و انسان، منظور از مبادی معرفت، آغازگاه‌های وجودشناختی دانش و علوم در ساحت جان انسان است. این معنا مقدم بر منبع و ابزار معرفت و شناخت است. در این معنا سنخ «علم» و «دانش»، چنان‌که علامه طباطبایی رحمته‌الله در **المیزان** بدان اشاره دارد، بر اساس ساختار وجودی و امکانات متحول‌شونده و تکامل‌یابنده شناختی انسان در مسیر رشد طبیعی، رشد عاطفی-

انگیزشی و رشد عقلی، شکل می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۹). بدین ترتیب هر مبدأ شناختی، ابزارهای نهاده‌شده در وجود انسان را در راستای شناسایی علوم از منابع معرفتی به خدمت می‌گیرد تا با دریافت و ادراک اموری که مناسبت شناختی با قوای وجودی انسان دارند، کارکرد مرتبط با خود را به وجود آورد. بر اساس این، درک ساختار معرفت حکمی و قرآنی بر درک معرفتی‌شناختی و ارزش‌شناختی‌ای مبتنی است که انسان از روابط و نسبت‌های وجودی و هستی‌شناختی خود دارد.

مبادی مشهور ادراکی انسان به شکل عام عبارت‌اند از «عقل» و «قلب» که مبادی انفسی و درونی شناخت انسان در تناظر با مراتب وجودی انسان و جهان هستند و «حسن» که مبدأ تجربه جهان طبیعی و بیرونی است و البته «شرع مقدس» که مبدأ شناخت معیار انسان به لطف و تأیید الهی است. مبادی چهارگانه یادشده، مستنبط از شبکه معنایی مورد دلالت آیات کریمه قرآن است.

غالب فیلسوفان و منطق‌دانان مسلمان «فطرت» را به عقل و جوهر اندیشنده انسانی ارجاع می‌دهند؛ چنان‌که در لسان منطق‌دانان، فطریات از جمله مبادی قیاسات برهانی و یقینیات شمرده می‌شوند که نیازمند اکتساب نیستند و دلایل صدقشان در خودشان است (انوار، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۶۳ / مظفر، ۱۳۷۹، ص ۲۲۱). متخذ از همین مبنا، برخی متفکران معاصر از دانش همگانی‌ای که مشترک طبیعت انسان خردمند است، سخن می‌گویند. در این دیدگاه دانش همگانی صورت پیشینی شناخت انسان است که مفطور در جوهر عاقله نفس انسان است و در نتیجه فطرت به عقل ارجاع می‌یابد (عابدی شاهرودی، ۱۳۸۶، ص ۳۵). برخی دیگر از متفکران معاصر، فطرت را اختصاصاً از جمله مبادی ادراکی و دوال بر می‌شمارند و بر این تمایز اصرار داشته و استدلال اقامه نموده‌اند (رشاد، ۱۳۸۹، ص ۲۰۷-۲۱۱). در اینجا ما در مقام بیان تفصیلی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی و قضاوت در این باب نیستیم؛ چراکه این مطلب مجال مستقلی می‌طلبد؛ با این حال به نظر می‌رسد فطرت در معنای ویژگی‌های وجودی و تکوینی اولیه‌ای که اصل آنها- و نه کیفیت و کمیت استعدادی آنها- نزد قوای وجودی و شناختی (عقلی، قلبی و حسی) همه ابنای بشر وجود

دارند، مورد پذیرش است. فطریات در واقع همان اموری هستند که خاستگاه وجودی و ارزشی انسانیت‌اند (مطهری، ۱۳۹۲، ص ۳۴).

با وجود این حتی اگر فطرت را از عقل - از جهت تحلیل مفهومی، ماهیت، کارکرد و قواعد و ضوابط کاربرد و... - متمایز بدانیم، در تنويع گزاره‌های شناختی مورد دلالت حکمت و معرفت دینی تفاوتی ایجاد نمی‌نماید؛ چراکه فطریات در نهایت باید صورت‌بندی استدلالی و قیاسی یا تجربی و علمی - از مجرای استدلال مؤید به عقل - در ضمن براهین موجه پیدا نمایند؛ از این رو حتی همان متفکر ارجمندی که فطرت را به عنوان دالّ و مبدأ معرفت‌شناختی متمایزی در نظر می‌گیرد، می‌پذیرد که معرفت دینی در قالب چهارگونه گزاره ارائه و دسته‌بندی می‌شود: گزاره‌های تجربیدی - عقلی، گزاره‌های تجربی - علمی، گزاره‌های قلبی - ایمانی و گزاره‌های وحیانی - شرعی.

تفکیک گزاره‌ها به گزاره‌های تجربیدی - عقلی، تجربی - علمی، شهودی - ایمانی و وحیانی - شرعی بر اساس مبادی شناخت انسان است؛ لکن جمع دلالتی افاده معرفت‌شناختی انواع گزاره‌های یادشده در اینجا در شناسایی موضوعات شناخت، مفید تقسیم‌بندی گزاره‌ها در چهار گونه گزاره از منظر شناسایی تبار موضوع شناخت است. بدین‌روی چهار گونه گزاره بر اساس تبار «موضوع شناخت» به عنوان قسیم یکدیگر قابل بیان‌اند؛ گزاره‌های تعقلی - تبیینی (عقلی)، گزاره‌های تبیینی - توصیفی (علمی)، گزاره‌های تهذیبی - ترجیحی (اخلاقی) و گزاره‌های تکلیفی - تجویزی (فقهی).

منظور از جمع دلالتی افاده معرفت‌شناختی این است که با توجه به کارکرد معرفت‌شناختی و حوزه شناسایی هر یک از انواع گزاره‌های تجربیدی - عقلی، تجربی - علمی، شهودی - ایمانی و وحیانی - شرعی و ارجاع کارکردهای معرفت‌شناختی مورد نظر هر یک از مبادی شناخت به مبدأ اصیل خود ملاحظه نماییم، در نهایت انواع شناخت‌ها به حسب تبار موضوعات مورد شناسایی چگونه است.

بدین ترتیب از آنجاکه عقل مبدأ اصیل و اولی شناخت است و هرگونه شناخت استدلالی و روشمند بدان ارجاع می‌یابد (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۵، ص ۱۷۳-۱۷۴)، ارائه

هرگونه گزاره استدلالی در باب مشیت تکوینی طبیعی و ما بعد طبیعی نیز بدان ارجاع می‌یابد؛ حتی اگر این گزاره از مبدأ وحی و به صورت گزاره‌ای نقلی دریافت شده باشد و حتی گزاره‌های تجربی برای نیل به عمومیت و کلیت و بهره‌مندی از ضرورت در دستگاه قانونمند طبیعی باید از عقل و منطق ضرورت و کلیت‌بخش قیاس عقلانی بهره‌مند شوند؛ گرچه گزاره‌های تجربی به مبدأ عقل و گزاره‌های تعقلی - تبیینی ارجاع داده نمی‌شوند و در کنار گزاره‌های عقلانی، دومین تبار از موضوعات مورد شناسایی دستگاه شناختی انسان را به دست می‌دهند؛ لکن از منظر دستگاه معرفت‌شناسی فلسفه و منطق اسلامی، تجربه با تکیه بر مشاهده و استقرا تنها مفید توصیف است و نه تبیین و برای تبیین ناگزیر است از عقل و دستگاه شناخت تجربیدی و استدلالی بهره گیرد.

عقل و تجربه متعاضد با هم دستگاه‌واره شناخت جهان درونی و بیرونی انسان، شناخت طبیعی و مابعدطبیعی و فردی و جمعی را می‌توانند شناسایی و تبیین کنند و پیوند شناختی انسان را در چارچوب تفکر و علم تأسیس نمایند، لکن متناظر با این پیوند شناختی، این مبدأ شناختی قلب است که در وجود انسان، متأثر از واردات صور مجرد حسی و معانی جزئیة وهمی و الهامات ملکوتی یا وساوس شیطانی، مؤسس پیوند حسی، گرایشی، هیجانی، معنوی و ارزشی با عالم است؛ از این رو گزاره‌های آن از سنخ گزاره‌های ایمانی و شهودی خواهند بود. در واقع قلب وجه مثالی جوهر و جان آگاه و عاقل انسان است و چنان‌که عقل انسان مبدأ حکم و تصور و تصدیق نظری است، قلب مبدأ وجودی شهود و ادراک درونی و باطنی است. در واقع چنان‌که علامه طباطبایی رحمته‌الله در المیزان تصویر نموده است، عقل و قلب دو وجه یک واقعیت‌اند و آن واقعیت نفس و روح انسان است (طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۶).

از این رو از آن جهت که قلب، مقام دریافت صور مجرد حسی و معانی جزئیة وهمی و الهامات ملکوتی یا وسوسه‌های شیطانی است، مبدأ تکون حب و بغض است؛ لذا مرجع حالات و اوصاف روحی، اخلاقی و عاطفی است؛ نظیر امیدواری یا ناامیدی، حسد، عفت، شجاعت و جرئت. گزاره‌های مورد دلالت قلب از آن جهت که قلب مبدأ شناخت است،

فی‌نفسه تنها می‌توانند صورتی اخباری و توصیفی داشته باشند، لکن دلالت‌های معرفتی قلب در ساحت عقل عملی که قوه حاکمه است، به صورت گزاره‌های انشایی و دستوری بازتاب می‌یابند.

گزاره‌های اخباری ناشی از مبدأ شناختی قلب حالات درونیِ خصوصی‌ای هستند که مورد ادراک و یقین شخصی هستند؛ لکن ادراک عام و کلی همین حالات درونی تنها از طریق ادراک بیناانسانی بر اساس طبیعت مشترک نوعی میان انسان‌ها میسر است و بیان عام و غیرشخصی آنها ارجاع به دستگاه شناخت مشترک انسانی دارد که همان دستگاه نظری و عقلانی است. گزاره‌های انشائی و دستوری‌ای که عقل عملی در پی حکایتگری ناب قلب ارائه می‌دهد، گزاره‌هایی ارزشی‌اند؛ چراکه حاوی مفادی ارزش‌گذارانه در باب موضوع خود هستند. گزاره‌های ارزشی مورد دلالت قلب - یا همان وجه ارزشی عقل و نفس انسان یا عقل عملی - را گزاره‌های تهذیبی - ترجیحی می‌نامیم، از آن جهت که مفاد مستقیم و دستوری آنها تهذیب ساحت خُلُقی انسان و تدبیر ساحت خُلُقی و جمعی (منزل و مدینه) در راستای تهذیب خُلُقی و سپس نیل به کمال و ارزش‌های تعالی‌بخش به انسان و جامعه انسانی است (عابدی شاهرودی، ۱۳۹۴، ص ۳۹۵-۴۴۸).

بدین‌روی گرچه قلب مبدأ و خاستگاه وجودی امور ارزشی نظیر امور زیبایی‌شناختی، اخلاقی - فردی و اجتماعی -، ایمانی و سلوک‌تربیتی و وجودی انسان است؛ لکن صورت تحلیلی این امور از طریق عقل عملی و با استفاده از رأی کلی عقل نظری در خصوص موضوعات جزئی رفتار انسان و جامعه بیان می‌شود؛ به عبارت دیگر قلب مبدأ کشش و تمایل روحی انسان است و عقل مبدأ تصور (تعریف) و تصدیق (حکم) است؛ در نتیجه چنان‌که عقل نظری، دستگاه شناخت انسان را از طریق ترسیم قوانین کلی در طبیعت (فیزیک) و مابعدالطبیعه (متافیزیک)، در بستر استعداد شناختی جوهر آگاه و عاقل انسان ترسیم می‌نماید، عقل عملی نیز دستگاه شناخت جزئی انسان را در بستر استعداد وجودی قلب انسان در عشق یا نفرت نسبت به موضوعاتی که انسان در مواجهه با آنها قرار می‌گیرد، ترسیم می‌نماید.

شرع مقدس که از مبدأ وحی الهی در قالب کتاب و سنت (قولی و فعلی) در اختیار است، در موضوع امور واقعی، ارزشی و اعتباری عقلی و عقلایی مؤید و بلکه محصل و مُرشد و مُربی عقل و عقلاست و حکم آن ارشادی است؛ لکن در موضوع اعتبارات شرعی در حوزه عبادیات، شرع مقدس مؤسس حکم است و در موضوع برخی از معاملات که در ممشی و طریقه عقلا در جوامع، پیشینه ندارند؛ همچنین مؤسس حکم است، وگرنه امضایی است. بدین ترتیب معارف الهیه در موضوع عقاید، اخلاق، سلوک و تربیت، فقه و حقوق آنجا که دلالت عقلی داشته باشد، ممدّ عقل و پرورش دهنده عقول و آگاهی درونی انسان است و به تعبیر حکیم سبزواری، روغن چراغ عقل است؛ لکن آنجا که معرفت تدریجی بشری را بدان راه نیست یا تحصیل آن به وسیله تجربه، بسیار طولانی است و ندانستن آن موضوع موجب هلاکت یا مضارّ فراوان است، شرع و نقل از مشرب وحی الهی به امداد انسان می‌آید و علوم را ارائه می‌نماید (سبزواری، [بی‌تا]، ص ۳۷۶-۳۷۷)؛ بنابراین علمی که شرع مقدس به نحو تأسیسی القا می‌کند، در وادی اخلاق علمی ارزشی و هنجاری و مستند به واقعیت انسان و جهان‌اند و در وادی فقه و حقوق (فردی و اجتماعی) علمی‌اند اعتباری و وضعی که برخی از سنخ امور شایسته و استحبابی‌اند که در آنها مطلوبیت در عمل ملاحظه می‌شود و نه وجوب؛ لذا تراخی در فوت آنها وجود دارد و برخی از سنخ امور ناشایسته و مکروه‌اند که مطلوبیت در ترک آنهاست و نه حرمت و لذا تراخی در ارتکاب دارند؛ لکن برخی از سنخ «باید» و «وجوب»‌اند که مطلوبیت در آنها قطعی است و ترک آنها موجب عقاب است و برخی دیگر از سنخ «نباید» و «حرمت»‌اند که مطلوبیت قطعی در آنها ترک و اجتناب است و ارتکاب آنها موجب عقاب است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بنیاد و ساختار کلان معرفت دینی از منظر دلالت آموزه‌های قرآنی، بنیاد و ساختاری عقلانی است؛ یعنی حتی شرع مقدس که منظومه معارف نقلی (قول و فعل) است، انسان را یا ارجاع به عقل درونی می‌دهد یا در حوزه حقایق اعتباری فقهی و اخلاقی (فردی و اجتماعی) در جاذبه معرفتی و معنوی وحی الهی قرار می‌دهد

و وحی خود اساس و بنیاد عقل است و عقول و علوم بشری باید در خدمت آن باشند؛ چراکه وحی، شهود معیار و مصون از خطا و لغزش معصومان علیهم‌السلام و علم تام و کاملی است که از مبدأ الهی صادر شده و چه در مقام تلقی و چه در مقام ضبط و نگهداری و چه در مقام ابلاغ حقایق الهی، پیراسته از خطا و لغزش است.

بنیاد و ساختار عقلانی دستگاه معرفت دینی در تعبیر حضرت استاد جوادی آملی که مراتب مختلف علوم تجربی و انسانی، علوم ریاضی و محاسباتی، علوم حکمی، فلسفی و کلامی و علوم عرفانی را به ترتیب مراتب فعلیت یافتگی عقل تجربی، عقل نیمه‌تجربیدی، عقل تجربیدی و عقل ناب معرفی می‌نماید به نحو آشکارتری روشن می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۳۴). این مبنای علم‌شناختی در دستگاه وجودشناختی و معرفت‌شناختی حکمت متعالیه و هم‌افقی «قرآن» و «عرفان» و «حکمت» ریشه دارد.

هـ) توسعه و ابعاد تعاملات انسان بر اساس دلالت معرفتی حکمت متعالیه

ساختار ارتباط وجودی انسان از منظر منظومه معارف قرآنی در قالب دستگاه معرفتی حکمت متعالیه، از چند منظر مورد توجه واقع شده است:

اول، از منظر بنیاد وجودی انسان و جهان که عین‌الربط و فقیر مطلق الی الله هستند (صدرالمتألهین، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۲۷)، به مصداق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵).

دوم، از منظر هویت وجودی انسان و جهان که صورت علمی (ماهوی) و عینی (وجودی) آنها را شکل داده است، به مصداق آیه شریفه «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (عنکبوت: ۱۹).

سوم، از منظر سیر و حرکت وجودی انسان و جهان در بستر مشیت تکوینی و روحی حضرت حق - سبحانه و تعالی - به سوی مبدأ اعلی، به مصداق آیه شریفه «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَنَّا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (ممتحنه: ۴)، چه از حیث فاعلی و چه از حیث غایی حرکت.

ابعاد ارتباطی یادشده در باب انسان، متضمن برخی از مهم‌ترین عناوین و شئون

وجودی انسان در دستگاه مشیت و فعل الهی است که انضباطبخش ابعاد ارتباط او با مبادی اولی و طبیعت مادی و هویت عقلانی و اعتباری حیات اجتماعی اش خواهد بود. انسان و نیز جهان، از جهت بنیاد وجودی خود «فقیر محض» الی الله است و در مقام استعانت کامل، البته استعانتی از سر اختیار؛ یعنی همراه با آگاهی و اراده. انسان از جهت هویت وجودی اش به حسب استعداد نزد غیرمعصومان و به طور فعلیت یافته نزد معصومان علیهم السلام حائز شأن «خلافة الهی» است. همچنین انسان از جهت سیر و ضرورت وجودی اش حائز شأن ولایة الهی است که ظهور کامل آن نزد معصوم و امام و انسان کامل تحقق یافته است. این سیر تکاملی در نگاه حکمت متعالیه متأثر از معارف قرآنی، در مسیر ادراک وجودی اسماء الله از خلق به حق و سپس از حق به سوی خلق است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۷-۲۰). سفرهای چهارگانه حکمت متعالیه دلالت بر همین حرکت عقلی - وجودی انسان در مراتب کمالات عقلی - وجودی دارند (طباطبایی، ۱۳۹۱، ص ۱۱-۳۶).

با توجه به مشخصات سیر، ضرورت و تحقق یافتن انسان در قالب دستگاه اشراقی - وجودی حکمت متعالیه قابل ملاحظه است که اولاً ساختار ارتباطی مندرج و مدرج در واقعیت نفس الامری حیات انسان و جهان، هویتی توحیدی دارد؛ یعنی همه ابعاد و مراتب مشکک و وجودی حیات انسان و جهان تحت اشراف و حاکمیت نسبت ایشان با مبدأ اعلی تحقق می یابد؛ ثانیاً این ساختار ارتباطی از مجرای رشد وجودی انسان از درون و تکامل و تعالی نفس انسان شکل می گیرد؛ ثالثاً پیوندهای ارتباطی انسان ذیل نسبتش با مبدأ اعلی متوجه به خلق نیز هست و سیر و تحول وجودی انسان منحصر در مواجهه با حق نمی شود؛ بلکه در مواجهه با خلق - اعم از انسان دیگر و طبیعت و ما بعد طبیعت - قرار دارد و سیر انسان زمانی به کمال می رسد که در میان خلق همراه با حق - تبارک و تعالی - باشد؛ یعنی پروردگار را در فعل الهی - به عنوان «هو الآخر» - شهود (در نظر یعنی در وادی قلب و عقل) نماید و تجلی بخش کمالات الهیه - در عمل - در پیوند با خلق باشد.

این ساختار ارتباطی، در تراث روایی شیعه نیز مورد اشاره واقع شده است؛ چنان‌که در کتاب شریف **مصباح الشریعة** منتسب به امام جعفر صادق علیه السلام در قالب روایت معروف به اصول التعامل، انسان در مواجهه با همین چهار نسبت توصیف شده است: «أصولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجِهٍ، مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا» (گیلانی، ۱۳۸۲، ص ۵۹۷).

۱۳۳ (و) ساختار توسعه نظام دانش و علوم از منظر قرآن کریم بر اساس مبانی حکمت متعالیه

فرایند توسعه و پیشرفت اسلامی، چه در مقام تحقیق و نظر و چه در مقام تحقق و واقعیت عینی و تاریخی خود، برونداد نظام معرفتی فراچنگ آمده بر اساس دلالت‌های قرآن و سنت است. ساختار و نظام علم‌شناختی برآمده از معرفت قرآنی که حاصل تعامل مبادی معرفت و ابعاد روابط و تعاملات انسان است، گستره‌ای از دانش‌ها ایجاد می‌نماید که برآیند آنها باید سیر و سیوررت انسان در وجه فردی، اجتماعی و تاریخی به سوی پروردگار باشد؛ چه از حیث نظر که انسان و جامعه انسانی عالمی عقلی شود بسان عالم عینی و چه از حیث عمل که انسان و جامعه انسانی مظهر اسمای نیکوی الهی شود؛ از این رو توسعه راستین، آن‌گونه توسعه‌ای است که در همه ابعاد ارتباطی، نظر و عمل انسان در حالت فردی و جمعی رشد یابد؛ یعنی به سوی کمال و فعلیت یافتگی بیشتر حرکت نماید. بر پایه این درک ساختاری و با اتکا بدانچه درباره مبادی هستی‌شناختی معرفت در ساحت وجود انسان و نیز ابعاد ارتباطی انسان در ساحت حیات جمعی و اجتماعی تمهید شد، ساختاری تدوینی از ظهور علوم و دانش‌ها به قرار ذیل قابل ارائه است.

رهیافت حکمت متعالیه قرآنی به گستره دانش و علوم انسان			
الف) در قضایای عقلی - تبیینی			
مبدأ و گونه شناخت	ساحت تعامل و ارتباط	متعلق شناخت	عنوان دانش

عقلی	تعامل با پروردگار	شناخت بنیاد عقلانی و ملکوتی هستی و مبدأ اعلی	الهیات، حکمت و فلسفه
عقلی	تعامل با نفس (خود)	شناخت بنیادهای عقلانی و ملکوتی هویت انسانی	علم النفس عقلانی و فلسفی (فلسفه ذهن و روان)
عقلی	تعامل با خلق (دیگران)	شناخت بنیادهای عقلانی حیات اجتماعی	فلسفه علوم اجتماعی
عقلی	تعامل با خلقت	شناخت بنیادهای عقلانی حاکم بر طبیعت	فلسفه علم و قوانین عام طبیعت: ریاضیات، هندسه، فیزیک محض و..
ب) قضایای تبیینی-توصیفی			
علمی	تعامل با پروردگار	شناخت فعل الهی در صنع و خلق عالم	سنت های الهی در طبیعت و مابعدطبیعت
علمی	تعامل با نفس (خود)	شناخت علمانی نفس، روان و جسم به مثابه امتداد نفس	طب، روان شناسی و فراروان شناسی
علمی	تعامل با خلق (دیگران)	شناخت پدیده ها و روابط نهادینه شده در روابط اجتماعی	علوم اجتماعی و فرهنگی: اقتصاد، سیاست و...
علمی	تعامل با خلقت	شناخت روابط قانونمند تجربی- قیاسی حاکم بر خلقت	علوم تجربی و فنی
ج) قضایای تهنذیبی-ترجیحی			
اخلاقی	تعامل با پروردگار	شناخت اخلاق و سلوک الی الله در طریقت الهی	اخلاق و عرفان عملی
اخلاقی	تعامل با نفس (خود)	شناخت هنجارها و اخلاق فاضله و شایسته در تربیت نفس	علوم تربیتی و اخلاقی
اخلاقی	تعامل با خلق (دیگران)	شناخت اخلاق فاضله اجتماعی	اخلاق اجتماعی

اخلاق محیط‌زیست و طبیعت	شناخت اخلاق فاضله در تعامل با خلقت	تعامل با خلقت	اخلاقی
د) فضایای تکلیفی- تجویزی			
فقه عبادیات	شناخت حقوق الهی در شریعت الهی	تعامل با پروردگار	فقهی
حقوق بشر	شناخت حقوق مرتبط با نفس و جسم انسان	تعامل با نفس (خود)	فقهی
فقه و حقوق اجتماعی	شناخت حقوق و احکام در روابط اجتماعی	تعامل با خلق (دیگران)	فقهی
فقه و حقوق منابع طبیعی و محیط‌زیست	شناخت حقوق طبیعت و ما بعد طبیعت	تعامل با خلقت	فقهی

ز) اوصاف بنیادین و دلالت‌های ساختاری طرح قرآنی توسعه نظام دانش و علوم

این دیدگاه علم‌شناختی دارای برخی اوصاف محوری است. این اوصاف به نحو مشترک لفظی می‌توانند با دیگر رهیافت‌ها مشترک باشند؛ لکن به لحاظ معنوی، جهان معنایی خاص به خود را گسترش می‌دهند. رهیافت علم‌شناختی قرآن کریم به بیان حکمت متعالیه دیدگاهی فطرت‌بنیاد، عقل‌گرا، کل‌نگر، ارگانیک، منظومه‌وار، تأملی و تعاملی دارد. به‌اختصار باید گفت که در رهیافت تجربه‌گرا نیز به صورت فطری انسان توجه می‌شود؛ لکن فطرت در این رهیافت در چارچوبی غیرذات‌گرایانه و در عین حال طبیعت‌گرایانه، به حالات روانی ناشی از ادراکات حسی (ذهنی) یا فیزیکی بدن تحویل برده می‌شود (Mumford, 2003, p.221) یا عقل‌گرایی در نگاه علم‌شناختی رهیافت‌های راسیونالیست ارسطویی و نوارسطویی معاصر در چارچوب عقلانیت صوری و قیاسی مفهومی و در رهیافت‌های راسیونالیست دوره روشننگری و امتدادهای آنها در دوره معاصر یعنی رهیافت‌های نوکانتی و نوهگلی، در چارچوب عقلانیت استعلایی مفهومی، تفسیر و تبیین می‌شود؛ درحالی‌که عقل و عقلانیت در رهیافت توحیدی حکمت الهی و تعالی‌بخش قرآنی، و رای ساحت صورت مفهومی، زبانی و منطقی، با استمداد از هدایت وحی و

معارف دینی و واردات و الهامات ربانی مقام قلب، به ساحت معنویت و شهود نیز فرا می‌رود.

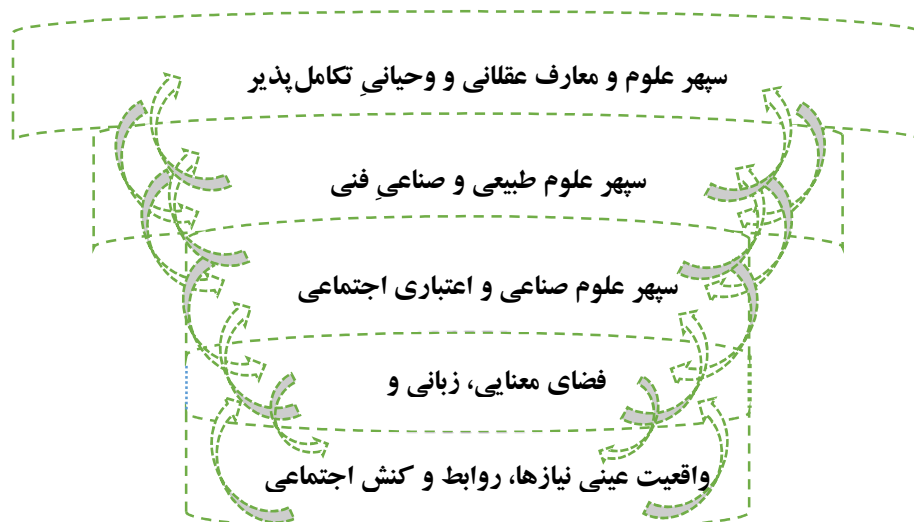
همچنین نگاه کل‌گرایانه رهیافت معرفتی قرآن کریم، مانع از مواجهه خُرد و درگیرانه با واقعیت زندگی انسان و جامعه نمی‌شود. زبان استعاره‌ای، تمثیلی و عُرفی قرآن کریم نشان‌دهنده همین مطلب است؛ زیرا اگرچه اقتضای سرشت فطری و توحیدی هستی، باورد داشت به دیدگاهی کلان از هویت وجودی و مقاصد عالیّه معاش و معاد انسان است، لکن انسان، موجودی آگاه و مختار است که در هر مقطع از زندگی باید مسیر حرکت وجودی خود را شناسایی، اختیار و مدیریت نماید؛ لذا علاوه بر کلان دستگاه نظری، انسان به دلالت‌های ارشادی برای هدایت مسیر زندگی خود نیاز دارد و قرآن کریم و کلیت منظومه معارف دینی از این مطلب غفلت ندارد.

این نگاه ارشادگرانه مبنای مواجهه خُرد نظام دانش و علوم با واقعیت انضمامی زندگی انسان است؛ لذا حجم زیادی از بدنه دانش و علوم در رهیافت تعالی‌بخش قرآنی به نظام دانش را علوم اعتباری عبادی و اجتماعی شکل می‌دهند. این علوم در پیوند شبکه‌وار با سایر علوم و در امتداد دلالتی علوم حقیقی که ناظر به واقعیت عینی هستی خداوند، انسان و جهان هستند، نضج و تکوّن می‌یابند. چنان‌که فقه اصطلاحی یا فقه احکام شرعی، در امتداد معارف اعتقادی و اخلاقی قرار داشته و در راستای همان معارف و مقاصد ارزشی، نظامات اعتباری عبادی و تعاملاتی اجتماعی فرد و جامعه اسلامی را تبیین، ترسیم، هدایت، تدبیر و استوار می‌نماید.

مواجهه خُرد با واقعیت زندگی انسان در پرتو دلالت کلی نگاه عقلانی و فطرت‌بنیاد باعث می‌شود با کشف هرچه بیشتر توانمندی‌های نظری و عملی انسان، بر غنای معنایی و تفسیری دستگاه بینش و اندیشه افزوده شود و کلیت نظام دانش، همواره با در نظر آوردن تفاسیر و معانی جدید، در چارچوب دلالت‌های کلان عقلانی و فطری، خود را بازشناسی، نقادی و بازسازی نماید و بسان پیکره‌ای زنده و پویا، یعنی ارگانیک، توسعه و تعالی یابد. تبیین روش‌شناختی این تصویر اجمالی، مجال دیگری می‌طلبد که در آن، پیوند دیالکتیکی

و تعاملی نظر و عمل انسان تبیین شود؛ لکن گفتنی است که در رهیافت توحیدی قرآن کریم به نظام دانش بر اساس مبانی حکمت متعالیه، این مواجهه تعاملی از مجرای پیوند عقل نظری و عقل عملی و فعالیت استکمالی عقل نظری در نسبت با مبادی عالیة الهیه و تکاملی عقل عملی در نسبت با موضوعات تدبیری دنیویه میسر می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد، توسعه نظام دانش و علوم، باید در قالب نظام معنایی و ارزشی رهیافت توحیدی عقلانیت قرآنی شکل گیرد؛ عقلانیتی که بر پایه امکانات و در چارچوب انضباط درونی نظام تکوین، وجود مادی، ارزشی و روحانی انسان و جهان را شناسایی نماید و بر اساس آن شناخت، مسیر تاریخی تدبیر زندگی انسان و جامعه انسانی را به سوی عبودیت پرودگار هدایت می‌نماید. بدین‌روی در این رهیافت، توسعه نظام دانش و علوم هم ابعاد مادی دارد و هم معنوی؛ هم دینی است و هم دنیایی؛ هم الهی است و هم انسانی؛ لکن امور مادی و دنیوی وجه طریقی و ابزاری دارند برای اینکه انسان در مسیر عبودیت به قُرب و تعالی وجودی برسد و در نتیجه از طغیان نفس اماره به بدی و اسارت در جهل و اطاعت از طاغوت‌های دنیوی خارج شود و در اقلیم عرفان به حق و حقیقت و معنا و معنویت زندگی نماید. بر این اساس مراتب دانش چنان‌که در طبقه‌بندی پیشین نیز قابل ملاحظه است، در نمایی همچون نمای ذیل قابل ارائه است.



ح) بایسته‌های ارزشی طبقه‌بندی ارائه‌شده در شناسایی چگونگی بایسته توسعه نظام دانش

طرح و الگوی تعالی‌بخش قرآن کریم در زمینه توسعه دانش و علوم، روح و درون‌مایه‌ای الهی و توحیدی دارد. این رهیافت توحیدی، واقع‌گرایی اشرافی را به تصویر کشیده است؛ بدین معنا که تکامل معرفتی انسان افاضه ربانی حضرت حق - تبارک و تعالی - است و این تکامل معرفتی در پی سیر و سیوررت وجودی انسان و جامعه انسانی به سوی خداوند پدیدار می‌شود. در نتیجه همان‌طور که وجود انسان در تناظر با عالم هستی، حقیقتی گشوده به روی افق تعالی وجودی است، بسط نظام دانش و علوم نزد انسان نیز در واقع بسط ابعاد و ساحات وجود و تعاملات انسان در نسبت با هستی یعنی خداوند، خود، دیگران و خلقت است.

این الگوی ساختاری از توسعه دانش و علوم، با توجه به اوصاف بنیادینی که برای آن برشمرده شد (فطرت‌بنیاد، عقل‌گرا، کل‌نگر، ارگانیک، منظومه‌وار، تأملی و تعاملی)، انسان را در نسبت با مبدأ، مسیر و متت‌های الهی خود می‌بیند؛ از این‌رو چنان‌که انسان در نگاه حکمت و معرفت قرآنی رها شده نیست، نظر و عمل او نیز رها شده و صرفاً تابع اراده او نیست؛ بلکه توسعه نظام دانش در چارچوب اقتضائات هویت فطری حیات انسان و

جهان رخ می‌دهد و مسیر معاش و معاد او را برای نیل به غایت وجودی او که همان قُرب و تعالی وجودی است، آشکار می‌سازند.

بدین‌روی سنخ دانش در نگاه معارف قرآنی، در عین حال که صورت و جلوه واقعیت فیزیکی و متافیزیکی است، به حسب موضوع دانش، دارای ابعاد تشکیکی و مراتبی است. در این رهیافت، هر یک از علوم در موقف خود، به مصداق آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۱۱۵) ارائه‌دهنده صورت و مظهري از مظاهر حق - تبارک و تعالی - است. با لحاظ این دقت، توسعه هر مقطع از دانش و علوم گرچه بالنسبه با مقطع عالی‌تر، یعنی دانش مرتبط با موضوع شریف‌تر، وجه مقدمه‌ای دارد، لکن فی نفسه نیز ارزشمند است؛ چراکه ارائه‌دهنده و آشکارکننده صورت و ساحتی از مظاهر حق - تبارک و تعالی - است. از سوی دیگر از آنجاکه سنخ دانش و علوم در ساحت ذهنیت فردی و تاریخی انسان بسط می‌یابد و بسط نظری ابعاد دانشی انسان به مثابه خودتحقق‌بخشی و فعلیت‌یافتگی انسان است، در نتیجه هر مقطع از فعلیت‌یافتگی نظری و شناختی انسان فی حد نفسه ارجمند و نیکوست. در این معنا حتی توسعه علوم طبیعی فی نفسه ارزشمندند؛ چراکه جلوه‌هایی از آیات آفاقی پروردگار را آشکار می‌سازند.

در نگاه حکمت و معرفت قرآنی، توسعه دانش و علوم، چه به لحاظ ارزش علمی و نظری خود علوم و چه به لحاظ کارکردشان، در خدمت تعالی وجودی انسان هستند و تعالی وجودی انسان، تشبیه به باری تعالی در نظر و عمل است. بدین ترتیب آنچه روح و معنای نظام دانش و علوم است، سیر و سیوررت انسان در مراتب کمالات وجودی و معنوی است. این معنا بر خلاف اغراض متاعی مادی، هرگز در معرض زوال و پوچی نیست؛ چراکه انسان را به مبدأ ازلی و غایت ابدی خود، یعنی تسلیم در برابر حق عَلَّامٌ می‌رساند و تسلیم در برابر حق، انسان را به فضای بیکران مواجهه آگاهانه با حقیقت، خیر و زیبایی الهی عروج می‌دهد. بدین‌گونه شناخت مظاهر حق در خلقت با مشاهده، تجربه و نیل به قوانین عام نهاده‌شده در سازوکار نظام طبیعی، مبنای توسعه دانش در سطوح

علمی و فنی است. در این سطح میان علم و فناوری پیوند متقابل برقرار است؛ چراکه از سویی علوم جدید مبنای توسعه فنون جدید و فنون جدید ابزار درک دقیق تر و گسترش یافته تر علمی است.

در ساحت علوم اعتباری اجتماعی، توسعه دانش و علوم، به معنای بسط نظام معرفتی - ارزشی در قالب تأسیس قواعد، قوانین و ابزارهای نهادی و اعتباری است (دیلتای، ۱۳۸۹، ص ۵۶)؛ چراکه نظام تعاملات انسانی در جامعه از مجرای قواعد، قوانین و ابزارهای نهادی و اعتباری به کنش عمومی انسانها انضباط می‌بخشد. در این ساحت نیز میان نظام معرفتی - ارزشی و ابزارهای اعتباری و نهادی در راستای پاسخ‌گویی به مسائل و نیازهایی که جامعه با آنها روبه‌روست، پیوند متقابل وجود دارد. باید توجه داشت، همان‌طور که پیوند متقابل علم و فناوری در بستر نظام خلقت و طبیعت جریان دارد، پیوند متقابل نظام معرفتی - ارزشی و ابزارهای اعتباری و نهادی در بستر متکامل و متحول نظام معنایی، زبانی و ارتباطی قرار دارد. بدین‌سان عدم توجه به این مؤلفه‌ها و پیوندها می‌تواند موجب شکل‌نگرفتن ابزارهای اعتباری و نهادی لازم شود. شکل‌نگرفتن صورت نهادی و اعتباری مبانی معرفتی - ارزشی، به تبع خود، موجب تسری نیافتن و در نتیجه ناکارآمد شدن آنها در مواجهه با نیازها و مسائل عینی می‌شود، به‌خصوص آنکه نیازها و مسائل در واقعیت اجتماعی هرگز مسکوت نمی‌شوند.

بدین ترتیب اگر یک نظام معرفتی - ارزشی نتواند انضباط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امتداد یافته بر مبنای مبانی خود را شناسایی، ایجاد و اعتبار بخشد، دیدگاه‌ها و الگوهای رقیب اقتباس شده، مورد استفاده قرار گرفته و بسط می‌یابند. بر اساس این از لوازم جدی توسعه نظام دانش در نگاشت و برداشتی تمدنی، همین ابزارسازی‌های نهادی و اعتباری است و این اتفاق رخ نمی‌دهد جز با درک نحوه پیوند دیالکتیکی ابعاد عقلانی، ارزشی و وحیانی تکامل‌پذیر دانش با ابعاد متکامل و متحول علوم و فنون صناعی طبیعی و اعتباری.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه بیان شد، می توان طرحی پیشینی از ساختار دانش و نحوه گسترش، ارتباطات و مناسبات علوم، بر اساس آموزه ها و دلالت های حکمی و قرآنی ترسیم نمود. این ساختار پیشینی عقلانی، بنیاد هرگونه ساختار پسینی است. بر مبنای رهیافت توحیدی و واقع گرای اشرافی حکمت و معرفت برهانی و قرآنی، با نظر به مسئله شناسایی نحوه گسترش ابعاد نظام معرفتی - وجودی انسان در ساحات مختلف فردی و اجتماعی تعاملاتش می توان نمایی از طبقه بندی نظام دانش و علوم ارائه نمود. این ساختار بر اساس بازنمایی ای که از نحوه مناسبات طولی و عرضی علوم دارد، حائز برخی اوصاف بنیادین و بایسته های ارزشی ناظر به چگونگی توسعه نظام دانش و علوم است. دلالت مرکزی اوصاف بنیادین و بایسته های ارزشی ساختار پیشینی مورد نظر را می توان در قالب برخی نکات محوری جمع بندی نمود:

اولاً در قالب این ساختار، علوم دارای پیوندی منظومه وار و همبسته بر مبنای ابعاد معرفتی - وجودی انسان و نظام تعاملات انسان هستند.

ثانیاً مراتب طولی دانش و علوم، متناظر با ابعاد طولی مبادی معرفتی - وجودی انسان، با لحاظ شرافت معرفتی - وجودی موضوع شناخت در آن مرتبه، به ترتیب عبارت اند از: معارف و علوم عقلانی، معارف و علوم ارزشی اخلاقی، علوم تجربی توصیفی و علوم و معارف اعتباری اجتماعی.

ثالثاً این مراتب دانش و علوم در جاذبه معرفتی وحی و هدایت ارشادی و مولوی معارف و آموزه های مستند و موجه دینی قرار دارند.

رابعاً علوم اشرف به حسب موضوع، مبادی تصویری و تصدیقی علوم مادون را تبیین نموده و جهت گیری معرفتی و ارزشی علوم مادون را تحت تأثیر قرار می دهند.

خامساً در این ساختار، تکامل و تحول علوم طبیعی، فنی و اعتباری اجتماعی به تکامل مفهومی، معنایی و استدلالی معارف و علوم عقلی کمک می نماید و در نتیجه صورتی پویا و ارگانیک از توسعه متوازن منظومه دانش تصویر می یابد.

سادساً علوم و معارف عقلی، ارزشی و علمی برای آنکه بتوانند واقعیت اجتماعی را شکل داده، عمومیت یابند، باید بتوانند در ساحت تولید و کاربرد علوم طبیعی و فنی و نیز شکل‌دهی به تعینات اعتباری اجتماعی امتداد و به تعبیر دیگر عینیت نهادی یابند.

۱۴۲

ذهن

زمستان ۱۳۹۶ / شماره ۷۳ / حسین رضائی

منابع و مأخذ

۱. انتظام، سیدمحمد؛ «معناشناسی حکمت، سعادت، انسان کامل و رابطه آنها از دیدگاه ملاصدرا»، فلسفه نظر و عمل: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت روز جهانی فلسفه ۲۰۱۰ (دو جلدی)؛ چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۱.
۲. انوار، عبدالله؛ تعلیقه بر اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی (دو جلدی)؛ چ ۱، تهران: مرکز، ۱۳۷۵.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تنظیم و تحقیق احمد واعظی؛ چ ۵، قم: اسراء، ۱۳۹۰.
۴. _____؛ فلسفه صدرا (دو جلدی)؛ تحقیق و تنظیم محمدکاظم بادپا؛ چ ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۸.
۵. دیلتای، ویلهلم؛ مقدمه بر علوم انسانی؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ چ ۱، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.
۶. _____؛ شکل جهان تاریخی در علوم انسانی؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ چ ۱، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
۷. رشاد، علی‌اکبر؛ منطق فهم دین؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۸. رندال، هرمن؛ سیر تکامل عقل نوین (دو جلدی)؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۹. سبزواری، ملاهادی؛ اسرارالحکم؛ مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرانی و تصحیح سیدابراهیم میانجی؛ تهران: اسلامیه، [بی‌تا].
۱۰. صدرالمتألهین؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الأربعة (نه جلدی)؛ چ ۱، قم: طلیعة النور، ۱۴۲۵ق.

۱۱. —؛ ترجمه شرح اصول کافی (چهارجلدی)؛ ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌ای؛ چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۲. طباطبایی، سیدعلی؛ انسان در حال شدن؛ چ ۲، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۹۱.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن (بیست‌جلدی)؛ چ ۶، قم: مرکز نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ق.
۱۴. عابدی شاهرودی، علی؛ «نظریه علم دینی بر پایه سنجش معادلات علم و دین»، دیدگاه‌ها و ملاحظات علم دینی؛ تدوین و تعلیقات سیدحمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور و سیدمحمدتقی موحد ابطحی؛ چ ۳، قم: حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.
۱۵. —؛ «جایگاه عقل در کل دانش»، کیهان اندیشه؛ ش ۷۰، بهمن و اسفند ۱۳۷۵.
۱۶. —؛ سنجش و اکتشاف؛ چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۴.
۱۷. —؛ نقد قوه شناخت، چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۴.
۱۸. کانت، امانوئل؛ تمهیدات؛ ترجمه غلامعلی حداد عادل؛ چ ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴.
۱۹. کوهن، تامس؛ ساختار انقلاب‌های علمی؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ چ ۱، تهران: سمت، ۱۳۸۹.
۲۰. گیلانی، عبدالرزاق؛ مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة؛ تصحیح و تنظیم رضا مرندی؛ چ ۲، تهران: پیام حق، ۱۳۸۲.
۲۱. گیلیس، دانالد؛ فلسفه علم در قرن بیستم؛ ترجمه حسن میان‌داری؛ چ ۱، قم-تهران: سمت - طه، ۱۳۸۱.
۲۲. مطهری، مرتضی؛ فطرت؛ چ ۲۶، تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
۲۳. مظفر، محمدرضا؛ المنطق؛ چ ۱، قم: دارالتفسیر، ۱۳۷۹.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه (۲۷جلدی)؛ چ ۱۳، تهران:

دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶.

۲۵. مک‌این‌تایر، السدیر؛ در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی؛ ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی؛ چ ۱، تهران: سمت، ۱۳۹۰.

۲۶. منسوب به جعفر بن محمد رضی الله عنه؛ مصباح الشریعة؛ چ ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.

۲۷. وبر، ماکس؛ اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری؛ ترجمه عبدالمعبود انصاری؛ چ ۵، تهران: سمت، ۱۳۹۰.

۲۸. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش؛ عناصر فلسفه حق؛ ترجمه مهبد ایرانی طلب؛ چ ۳، تهران: قطره، ۱۳۹۴.

29. Bacon, Francis; **the New Organon**; Lisa Jardine & Michael Silverthorne (eds.); Cambridge: Cambridge University Press, 2000.
30. Kant, Immanuel; **Critique of the Pure Reason**; Pual Guyer and Allen W. Wood (eds.); **Pual Guyer and Allen W. Wood** (trans.); New York: Cambridge University Press, 1998.
31. Mumford, Stephen (ed.); **Russell on Metaphysics (Selection from The Writings of Bertrand Russell)**; London and Newyork: Routledge Taylor&Francis Group, 2003.
32. Nasr, Seyyed Hossein; **Knowledge and The Scared**; New York: State University of New York Press, 1989.
33. Nussbaum, Martha C.; **Not for Profit (Why Democracy Needs the Humanities)**; Princeton and Oxford: Princeton University Press, 2010.
34. Sardar, Ziauddin; **How Do You Know? Reading Ziauddin sardar and Cultural Relations**; Masood, Ehsan (ed.). First Published. London: Pluto Press, 2006.
35. Sayer, Andrew; **Method in Social Science**; Second Edition, London & New York: Routledge, 1992 .

